

عهد و گفتگو



تفسیر پاراشای هفته
توسط ربای ساکس

تفسیر پاراشای هفته: ویکرا ۵۷۷۹

در جستجوی معنا

ربای لرد جاناتان ساکس

The Pursuit of Meaning

(Vayikra 5779)

اعلامیه استقلال آمریکا از حقوق غیرقابل سلب حیات، آزادی و جستجوی خوشبختی سخن می گوید. به تازگی، به پیروی از کار پیشگامانه مارتین سلینگمن، بنیانگذار روانشناسی مثبت گرا، صدها کتاب درمورد خوشبختی منتشر شده است. اما همچنان برای ساختن یک زندگی خوب، عامل دیگری وجود دارد که همانا معنا است. هر دو شبیه به نظر می رسند. ساده انگاری است اگر فرض کنیم کسانی که معنا برای زندگی خود دارند، خوشبخت تر هستند و کسانی که خوشبخت هستند، معنا یافته اند. این دو نه یکی هستند و نه همواره بر هم منطبق می شوند.

خوشبختی در کل، به برآورده شدن نیازها و خواسته ها بستگی دارد. برعکس، معنا یعنی داشتن هدفی برای زندگی، به ویژه از راه خدمت به زندگی دیگران. خوشبختی، بیشتر به معنای این

است که شما در زمان حاضر چه احساسی دارید. معنا یعنی داوری در مورد کلیت زندگی خود در گذشته، حال و آینده.

خوشبختی با دریافتگری همبسته است، معنا با دهندگی. افرادی که از تنش، نگرانی و اضطراب رنج می‌برند، خوشبخت نیستند، اما ممکن است زندگی سرشار از معنایی داشته باشند. بدياری های گذشته، خوشبختیِ زمان حال را کاهش می‌دهند، اما آدم‌ها اغلب چنین لحظه‌هایی را به کشف معنا تبدیل می‌کنند. افزون بر این، خوشبختی فقط در مورد انسان‌ها مطرح نیست. جانوران نیز از برآورده شدن نیازها و خواست‌های خود احساس ارضا و رضایت می‌کنند. اما معنا پدیده‌ای منحصر به انسان‌ها است. نه با طبیعت، بلکه با فرهنگ مرتبط است. با آنچه برای ما اتفاق می‌افتد کار ندارد، بلکه به چگونگی تفسیر آنچه برای ما اتفاق می‌افتد مربوط است. بدون معنا می‌توان خوشبختی داشت. در غیاب خوشبختی، در میانهٔ ظلمت و درد می‌توان معنا داشت.¹

امیلی اسمیت در مقاله‌ای وزین در مجلهٔ *آتلانتیک* با عنوان "زندگی چیزی بیش از خوشبخت بودن است"² استدلال کرد که جستجوی خوشبختی می‌تواند به یک زندگی نسبتاً سطحی، خودمشغول و حتی خودپرست بینجامد. آنچه جستجوی معنا را متفاوت می‌سازد این است که جستجوی چیزی بزرگتر از خود فرد می‌باشد.

هیچ کس بیشتر از ویکتور فرانکل تلاش نکرد تا پرسش معنا را وارد گفتمان مدرن بسازد. فرانکل طی سه سالی که در آشویتس به سر برد، توانست زنده بماند و به دیگران کمک کرد تا حتی در میانهٔ آن جهنم روی زمین، هدفی برای بقای خود کشف کرده، زنده بمانند. در آنجا او ایده‌هایی را جمع‌بندی کرد که بعدها به مکتب روانشناسی جدیدی تبدیل نمود و

¹ ee Roy F. Baumeister, Kathleen D. Vohs, Jennifer Aaker, and Emily N. Garbinsky, 'Some Key Differences between a Happy Life and a Meaningful Life', *Journal of Positive Psychology* 2013, Vol. 8, Issue 6, Pages 505-516.

² Emily Smith, 'There's more to life than being happy', *The Atlantic*, 9 Jan. 2013.

اساس آن را "انسان در جستجوی معنا" نامید. کتاب او با همین عنوان که طی نه روز در سال ۱۹۴۶ نوشت، تاکنون ده میلیون نسخه در سراسر جهان به فروش رفته و یکی از موثرترین آثار قرن بیستم شناخته شده است.

فرانکل دانست که در اردوگاه های مرگ، آنان که خواست زنده ماندن را از دست دادند، جان خود را باختند. او بازگو می کند که چگونه به دو نفر کمک کرد تا دلیلی برای زنده ماندن خود پیدا کنند. اولی، زنی بود که فرزندش در کشور دیگری چشم انتظار او بود. دیگری کسی بود که چندین جلد از مجموعه ای پیرامون سفر به مناطق مختلف دنیا را منتشر کرده بود و هنوز چند جلد دیگر باید به انتشار می رساند. پس هر دو دلیلی برای زندگی داشتند.

فرانکل همیشه می گفت که راه یافتن معنا این نبود که همان چیزی را که از زندگی می خواهیم جستجو کنیم. در عوض باید از خود می پرسیدیم که زندگی از ما چه می خواهد؟ او می گوید ما هر یک موجودی منحصر به فرد هستیم: استعدادها، توانایی ها، مهارت ها و کارآمدی های خود را داریم و در شرایط خاص خود زندگی می کنیم. پس برای تک تک ما وظیفه ای هست که فقط خود ما از عهده آن برمی آییم. این بدان معنا نیست که ما بهتر از دیگران هستیم. اما اگر بر این باوریم که به دلیلی در این زندگی هستیم، پس دارای تیکون یعنی مواردی هستیم که باید در این زندگی اصلاح کنیم. فقط خود ما هستیم که می توانیم این تصحیح را انجام دهیم. جرقه ای از نور هست که فقط ما می توانیم آنها را سازیم. یک کنش مهربانانه یا دلیرانه، سخاوتمندانه یا میهمان نوازانه هست که فقط ما می توانیم اجرا کنیم. حتی ممکن است کلامی تشویق گر باشد یا یک لبخند که فقط از ما بر می آید. زیرا با فرد مقابل در این مکان و این زمان و این لحظه از زندگی های خود رویاروی هستیم. فرانکل همیشه می گفت: "زندگی یک وظیفه است" و می افزود: "انسان دیندار با انسان دین ناباور تنها از این نظر تفاوت دارد که وجود خود را نه فقط همچون یک وظیفه، بلکه همچون یک رسالت تجربه می کند." او، چه

زن و چه مرد، آگاه است که از سوی یک مبداء، رسالتی به او سپرده شده است. طی هزاره ها این مبداء، خداوند نامیده شده است.³

چنین است معنای کلمه ای که پاراشای این هفته با آن نامگذاری شده و نام سومین کتاب تورات می باشد: *وییکرا* یعنی "و او فراخواند." معنای دقیق این آیه آغازین را به دشواری می توان دریافت. با یک ترجمه تحت اللفظی خواننده می شود: "و او موسی را فراخواند و خداوند با او در چادر عهد صحبت کرده، چنین گفت..." عبارت اول دارای تکرار به نظر می رسد. اگر به ما گفته می شود که خدا با موسی صحبت کرد، پس چرا همچنین می آید "و او فراخواند"؟ راشی این گونه شرح می دهد:

و خداوند موسی را فراخواند. باید توجه داشت که هر بار خداوند با موسی ارتباط می گیرد، خواه همراه باشد با عبارت "و او سخن گفت"، یا "و او گفت"، پیش از آن، خدا موسی را به نام فراخوانده است.⁴ "فراخواندن" [صدازدن با نام] بیانی از عزیزداشتن است. این اصطلاح در مورد فرشتگان مامور به کار رفته، چنان که آمده: "و یکی دیگری را صدا می زد..." (یشعیا ۶:۳).

راشی به ما می گوید که *وییکرا* یعنی *فراخوانده شدن به وظیفه ای مهرورزانه*. این ریشه یکی از ایده های کلیدی تفکر غرب است: مفهوم فراخواندن یا *vocation* یعنی انتخاب یک شغل یا روش زندگی نه فقط به این دلیل که می خواهید آنرا انجام دهید یا این که به شما منافی اضافه می رساند، بلکه چون احساس می کنید برای انجام آن *فراخوانده* شده اید. حس می کنید این، معنا و رسالت شما در زندگی است. این همان هدفی است که برای انجام آن به دنیا آمده اید. موارد بسیاری از این گونه فراخوان ها در تورات و کتب انبیاء و کتبیم وجود دارد. یکی، فراخوانی بود که ابراهیم دریافت کرد و خداوند به او گفت که این سرزمین و خانواده را ترک

³ Viktor Frankl, *The Doctor and the Soul: from Psychotherapy to Logotherapy*, New York: A.A. Knopf, 1965, 13.

⁴ Rashi to Vayikra 1:1.

کن. همچنین از بوتۀ فروزان، فراخوانی به موسی رسید (خروج ۴:۳). یسعیا‌ی نبی تجربه ای از این دست داشت در رویای نبوت آمیز خداوند بر اریکه و فرشتگان در گرداگرد او:

سپس صدای خداوند را شنیدم که گفت "چه کسی را باید بفرستم؟ و چه کسی برای ما خواهد رفت؟" و من گفتم "من آماده هستم. مرا بفرست!" (یسعیا ۶:۸)

یکی از تاثیرگذارترین روایت‌ها داستان شموئل جوان است که توسط مادرش حنا نذر خدمت در معبد شیلو و دستیاریِ اِلی کوهن شده بود. او شبانه در بستر، صدایی شنید که نامش را فرامی خواند. فکر کرد که اِلی است. دوید تا از این موضوع مطمئن شود، اما اِلی گفت او صدایش نکرده بود. همین اتفاق دوباره و سه باره تکرار شد و آن گاه اِلی فهمید که خداوند بود که این کودک را فرامی خواند. او به شموئل گفت بار دیگر که صدا او را فراخواند، باید چنین پاسخ دهد: "خداوندا سخن بگو زیرا خدمتگزار تو به گوش است." به ذهن کودک نرسید که شاید خداوند از این راه او را به رسالتی فرامی خواند، اما چنین بود. این گونه، وظیفه او به عنوان نبی، قاضی و مسح کنندهٔ دو پادشاه نخستین اسرائیل، شائول و داوود، آغاز شد (کتاب اول شموئل ۳).

وقتی می بینیم که خطایی باید اصلاح شود، یک بیماری باید درمان گردد، نیازی باید برآورده شود و احساس می کنیم که اینها با ما سخن می گویند، یعنی آن قدر به مرحلهٔ پیشانبوت نزدیک شده ایم که می توانیم و بیکرا یا فراخوانِ خداوند را بشنویم. اما چرا این واژه اینجا در آغاز سومین کتاب تورات پیدا می شود؟ زیرا و بیکرا در مورد قربانی ها^۵ است و فراخوان در معنای vocation با از خود گذشتگی سر و کار دارد. ما آمادهٔ از خود گذشتگی می شویم وقتی حس کنیم که فداکاری های ما بخشی از وظیفه ای هستند که برای انجام آن فراخوانده شده ایم.

^۵ توضیح مترجم فارسی: واژه کوربانوت یا قربانوت در ریشهٔ کلمه به معنای نزدیک شدن و قرب جستن است. این واژه فقط به قربانی کردن چهارپایان بر اساس قانون تورات اشاره ندارد و معنای کلی آن کارها و از خود گذشتگی هایی است که برای نزدیکی جستن به خداوند انجام می شود.

در برابر چشم اندازِ ابدیت، گاه ممکن است دچار حس بی ارزش بودن بشویم. ما موجی در یک اقیانوس، دانه ای شن در ساحل دریا و ذره ای غبار بر سطح ابدیت بیش نیستیم. با این همه این جا هستیم، زیرا خداوند می خواست وجود داشته باشیم چون وظیفه ای هست که او از ما می خواهد انجام دهیم. جستجوی معنا یعنی یافتن این وظیفه.

هر یک از ما موجودی منحصر به فرد است. حتی دوقلوهای همسان با هم فرق دارند. کارهایی هست که در این زمان، این مکان و این شرایط فقط از شخص ما بر می آیند. خداوند برای هر یک از ما وظیفه ای دارد: کاری که انجام دهیم، محبتی که نشان دهیم، هدیه ای که بدهیم، عشقی که شریک سازیم، تنهایی ای که از آن بکاهیم، دردی که درمان کنیم، و زندگی های درهم شکسته ای که ترمیم کنیم. تشخیص دادن این وظیفه، شنیدن و بیکرا، فراخوانِ خدا، یکی از چالش های روحانی بزرگ هر یک از ما است.

از کجا بفهمیم که این وظیفه چیست؟ چند سال پیش، در نوشته ام به نام ترمیم دنیایی ترک خورده این راهنما را ارائه دادم و به نظرم می رسد که به کار می آید: هر گاه آنچه می خواهیم انجام دهیم، منطبق می شود بر هر چه انجامش ضرورت دارد، این همان جایی است که خداوند می خواهد آنجا باشیم.

شبات شالوم

Jonathan Sacks

The Office of Rabbi Sacks

برای دیگر آثار ربای ساکس لطفاً از این تارنما بازدید فرمایید - www.rabbisacks.org
کلیه حقوق محفوظ است • دفتر ربای ساکس توسط بنیاد عهد و گفتگو حمایت می شود

*ترجمه فارسی با مشارکت بنیاد ایرانی هارامبام، وابسته به فدراسیون یهودیان ایرانی-آمریکایی توسط شیریندخت دقیقیان

Persian Translation by Shirin D. Daghighian